

مَثْلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ كَمَثْلٍ حَبَّةٍ أَنْبَتَ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ
سُبْلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٦١﴾

الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ
لَا يُتَبِّعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنَاً وَلَا أَذَى لَهُمْ
أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا
هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ
يَتَبَعُهَا أَذَى وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ
بِالْمُنْفَرِنِ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَةَ النَّاسِ
وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمَ أَخِرٍ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابْلُ فَتَرَكَهُ
صَلَدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا
وَاللَّهُ لَا يَهِدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٤﴾

وَمَثْلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ أَبْتِغَاهُ
مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ
جَنَّةٍ يَرْبُوَهُ أَصَابَهَا وَابْلُ فَاتَتْ أَكُلَّهَا
ضِعَفَيْنِ فَإِنَّ لَمْ يُصْبِهَا وَابْلُ فَطَلُّ وَاللَّهُ
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٦٥﴾

{۲۶۱} نمودار (زندگی) آنان که همی دهندا موال خود را در راه خدا همانند دانه‌ای است که برویاند هفت خوش را که در هر خوش سد دانه باشد و خدا چند برابر می‌کند برای آن که بخواهد و خداست فرآگیری بس دانا.

{۲۶۲} آنان که همی دهندا مال‌های خود را در راه خدا سپس در بی آنچه داده‌اند سرکوفتی (منتی) نیاورند و نه آزاری، برای آنهاست پاداششان نزد پرورده‌گارشان و نه ترسی بر آنهاست و نه اندوه‌گین می‌شوند.

{۲۶۳} گفتاری نیک شناخته و گذشتی از بدی بهتر است از دهشی که در بی آن آزاری آید و خدا بس بی نیاز بر دبار است.

{۲۶۴} ای آنان که گرویده‌اید! تباہ نکنید دهش‌های خود را با سرکوفت و آزار چون آن کس که می‌دهد مال خود را برای دید مردم و نگرود به خدا و روز بازی‌سین، پس نمودار او همانند سنگ سخت لغزانی است که بر آن اندک خاکی باشد، پس بارش تندي بدان رسد، پس آن را به حال سختی و شسته واگذارد، نمی‌تواند دست یابند بر چیزی از آنچه فراهم آورده‌اند و خدا رهبری نمی‌کند گروه کافران را.

{۲۶۵} و نمودار آنان که می‌دهند مال‌های خود را برای جستن خشنودی خدا و استواری از خویشتن، چون نمودار با غی در پشت‌های است که باران تند به آن رسد، پس به بار آرد بهره‌اش را دو چندان. و اگر باران تند به آن نرسد، پس شبتمی. و خدا به آنچه انجام می‌دهید بس بیناست.



{۲۶۶} آیا دوست می دارد یکی از شما که برای او باغی باشد از خرما بن و انگورها و روان باشد از بن آن ها جوی ها، برای او در آن از هر گونه میوه برآورد و او را پیری در رسید و برایش فرزندانی ناتوان باشد؛ پس ناگهان گردبادی که در آن آتش است آن را فرا گیرد پس بسوزد؟ این چنین تبیین می سازد خدا برای شما آیت ها را، باشد که همی بیندیشید.

{۲۶۷} هان ای کسانی که گرویده اید! بدھید از پاکیزه های آنچه به دست آورده اید و از آنچه از زمین برای شما رویانده ایم و روی نیاورید به پست (بی ارزش)، تا از آن بدھید، با آنکه خود ستانده آن نیستید، مگر با چشم پوشی در آن. و بدانید خدا بی نیاز ستوده است.

{۲۶۸} این شیطان است که به شما همی بینوایی می دهد و شمارابه زشت کاری و امی دارد و خدا نوید می دهد شمارا آمرزشی از خویش و افزایشی و خدا فرا گیرنده ای پس داناست.

{۲۶۹} حکمت می دهد هر که را بخواهد و آنکه حکمت داده شود همانا خیر فراوانی به او داده شده و آگاهی نمی یابد مگر دارندگان خردها.

{۲۷۰} و آنچه بدھید از هر داده ای یا تعهد کنید نذری را، پس همانا آن را خدامی داند و نیست ستم کاران را هیچ یاوری.

{۲۷۱} اگر آشکار سازید دهش ها (صدقه ها) را پس همان به! و اگر پنهان دارید آن را و به بینوایان بدھید.

أَيُّوْدَ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَخْلٍ
وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ
فِيهَا مِنْ كُلِّ الْثَمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبْرُ وَلَهُ
ذُرَيْةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ
فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آلَيَاتٍ
لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۶۶﴾

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفَقُوا مِنْ طَيَّبَاتِ مَا
كَسَبُتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجَنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ
وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ
بِالْأَخْذِيَهِ إِلَّا أَنْ تُغْمِضُوا فِيهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿۲۶۷﴾

الشَّيْطَانُ يَعْدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ
وَاللَّهُ يَعْدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ
وَاسِعُ عَلِيمٌ ﴿۲۶۸﴾

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ
الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَكَّرُ
إِلَّا أُولُوا الْأَلَبَابِ ﴿۲۶۹﴾

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ
اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿۲۷۰﴾

إِنْ تُبْدِلُوا الصَّدَقَاتِ فَنَعِمَّا هِيَ وَإِنْ
تُخْفُوهَا وَتَؤْتُوهَا الْقُرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

وَيُكَفِّرُ عَنْكُم مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
تَعْمَلُونَ حَبِيرٌ

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ
يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأُنْفِسُكُمْ وَمَا
تُنْفِقُونَ إِلَّا أَبْتِغَاءَ وَجْهَ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ
خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنَّمُمْ لَا تُظْلَمُونَ

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَيِّلِ اللَّهِ لَا
يَسْتَطِيعُونَ ضَرَبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمْ
الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ الْتَّعْفُفِ تَعْرِفُهُمْ
بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلَحافًا وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرَّاً
وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ

شرح لغات

سنبله: خوش. از **اسبل**: روپوش را به وی پوشاند، لباس بدنش را فرا گرفت،
کشت به سنبل رسید.

من (به تشید نون): بریدن، گسیختن، برکسی منت گذاردن و سرکوفت زدن، به
کسی نعمت فراوان دادن؛ از این جهت که منت ارزش آن را می برد و نعمت بسیار
همیشگی نیست و بریده می شود، ترجیبیں؛ از این جهت که همیشگی نیست و قطع



می‌گردد، مقدار وزن؛ چون مالی بوسیله آن جدا می‌گردد و یا داد و ستد قطعی می‌شود.

صدقه: دهشی که در آن پاداش اخروی جوید. از صدق: راستی، راستی در سخن یا در نیت یا در کار.

غنى: بی‌نیاز، دارای مال فراوان، از غناء و غنيه: بی‌نیاز، آواز طرب‌انگیز، از این جهت که گویا شنونده را سرشار و بی‌نیاز می‌کند.

رياء: خودنمایی، نمایاندن و به رخ کشیدن کار نیک. از رؤیت: دیدن.

صفوان و صفا: سنگ سخت، لغزان، صاف.

وابل: باران تند، پرمایه از وَبَل: با چوب پی در پی او را زد، مکان را پر و بد هوا کرد، شکار را به هر سو فرار داد.

صلد: سنگ لیز، سخت، زمینی که از سختی گیاه نرویاند، آدم بخیل.

ربوه (به ضم و فتح و كسر را): برآمدگی زمین، زمین پرمایه که گیاهش انبوه می‌شود، گروه انبوه از مردم؛ از ریا: مال افزایش یافت، جاندار نمو کرد.

طلّ: انداز باران، شبنم، رطوبت، خون هدر رفته، سرگردان کردن بستانکار، نپرداختن تمام دین.

اعصار: گردبادی که با خود غبار را در هم پیچد. از عصر: فشردن، به هم پیچیدن. **تَيَمِّمُوا، امر از تیمّم:** قصد گرفتن چیزی را کردن، دست به خاک ساییدن، قصد نماز کردن. از یمّ: به زمین افتادن، کناره را آب گرفتن، دریا، مار. و گویا اصل آن آم (به تشذیبد میم) بوده: قصد کردن، به پیشوایی گرفتن.

خيث: پلید، پست، فرومایه، فریبکار، واژده.

جهاد و انفاق، همچون دو تار آهنگ حیات در خلال آیات سابق آمده است. و

هر یک از آن آیات انفاق جهت و بعده از آن را نشان داده است: انفاق در راه خدا تا آنجا که از هلاکت عمومی باز دارد و یا به آن حد نرسد: ﴿وَانْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَ لَا تُلْهُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلِكَةِ﴾^۱. جواب از موارد و مصارف انفاق: ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُفِيقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فِي لِلّٰهِ وَالدِّينِ...﴾^۲، ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...﴾^۳. انفاق، قرض به خداست که آن را همی افزایش می دهد: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...﴾^۴. مرز زمانی انفاق: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَفِقُوا مِتَارَزَقًا كُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْعُدُ فِيهِ وَلَا خَلَّةٌ وَلَا شَفاعةٌ...﴾^۵.

آیه الکرسی، مبین توحید ذات و صفات و مالکیت مطلق خدا و ظهور و نفوذ علم و اراده او در جهان و انسان به واسطه دو صفت «الحق القیوم» و تبیین رشد و غنی و ولایت خدا یا طاغوت و آثار آن است.

اینک این آیات، انفاق را با ابعاد و جهات وسیع تر و حرکات و آثار حیاتی آن می نمایاند:

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَ سَبَعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُبْنَابِلٍ مِائَهُ حَبَّةٍ وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». این آیه، تمثیلی از خود انفاق کننده (منفق) و شکفتگی اوست: همچون دانه‌ای که از آن هفت سنبلا روید و هر سنبلا صد دانه آورد. در این تمثیل بلیغ، نیاز به تقدیری چون «مثل ما ینفقون» یا «کمثیل زارع حبة» نیست، زیرا روح و محرك انفاق و هر عمل خیری، اراده و قصد ناشی از تصور و تعلق است که شخصیت و فصل ممیز انسان می باشد. پس هر

۱. البقره (۲)، ۱۹۵.

۲. البقره (۲)، ۲۱۵.

۳. البقره (۲)، ۲۱۹.

۴. البقره (۲)، ۲۴۵.

۵. البقره (۲)، ۲۵۴.



عملی، بیرون‌گرایی و بروز وجود انسان است و چون انگیزندۀ اختیار و نیت و عمل، خدا و در راه خدا باشد که حیات و قدرت مطلق است، از درون آن مایه حیاتی نیرومندی می‌جوشد که همی افزایش دهنده و گسترش یابنده است و پیوسته در درون اجتماع و نفوس ریشه می‌دواند و ساقه و شکوفه می‌رویاند تا آنجا که هر عمل خیر و اتفاقی که پس از آن و به هر صورت بروز کند، در واقع پاچوش و ساقه و شکوفه همان است. اتفاق چنان مالی که نمودار ارزش عمل و خالص از حق دیگران باشد، در واقع خروج از خود و گرایش و پیچیدگی در خود و پیوستن به اراده خالق و صلاح خلق است تا آنجا که شخص را از محدوده‌های خود و چشم‌انداز جهات و ابعاد زمان و مکان خارج می‌گرداند. اگر اصطلاح «فناء فی الله»، حقیقتی داشته باشد همین است، مشروط به آنکه حرکت این حرکت خروجی، قصدی برتر و خالص‌تر از لذت‌جویی و انگیزه‌های عاطفی و ریا باشد. زیرا این انگیزه‌ها، خودگونه‌ای از به خودگرایی و پاداش‌یابی است. این گونه منافق خودمانند دانه زنده و سالمی است که در زمین پرمايه و در معرض نور و آب و هوا، کشت شود و در مسیر مشیّت خدا افزایش و تصاعد یابد: «وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ». چون قدرت پیش‌برنده و گسترش دهنده‌ان، اراده و علم فراگیرنده و نافذ خداوند است: «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْهِ».

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أموالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَبِّعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنْتَ وَلَا أَذَى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ». ظرف «فی سَبِيلِ اللَّهِ» و عطف «ثُمَّ»، وجوب ادامه اخلاص را می‌رساند: پس آنکه اتفاقش «فی سَبِيلِ اللَّهِ» و با اخلاص باشد و سپس منت و اذیت آرد، اثر اتفاقش از میان می‌رود و مانند همان است که از ابتدا اخلاص نداشته و اتفاقش به قصد «فی سَبِيلِ اللَّهِ» نبوده است. منت، به رخ کشیدن و سرکوفت زدن به شخص مورد اتفاق؛ و اذیت، بازگو کردن و به

دیگران گفتن است، چنان که موجب آزار روحی شود و سرافکنندگی آرد. این گونه مُنَّت و اذیت، به سبب برگشت غافلانه انسان به خودستایی و ریا و یا در اثر قدرناشناصی از اتفاق‌کننده و یا اختلاف و بدبینی و دشمنی با اتفاق شده، پیش می‌آید که بیشتر آن پس از اتفاق «فِي سَبِيلِ اللهِ» و اخلاص اولیه است. و چون بذر کشت شده و رویش یافته‌ای است که به آن سرما و آفتی رسدو یا آب [به آن] نرسد. تکرار نفی «وَلَا أَذْيَ»، تأثیر هر یک از مُنَّت و اذیت را جداگانه می‌رساند. آن اتفاقی که «فِي سَبِيلِ اللهِ» باشد و سپس مُنَّت و اذیتی در پی آن نیاید، رویدگی و پاداشش نزد پروردگاری که پرورش دهنده هر مستعد و قابلی است، مصون (بیمه شده) می‌باشد: «لَهُمْ أَجْرٌ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ». و دیگر ترس از آینده آن و حزن از آنچه داده و از دست رفته، بر اتفاق‌کننده نیست: «وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». تکرار ضمائر جمع «لَهُمْ»، «أَجْرٌ هُمْ»، «عِنْدَ رَبِّهِمْ»، «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ» و «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، تأکید ضمانت و مصونیت این گونه اتفاق را می‌رساند.

در همه این آیات آنچه مورد توجه است، اخلاص نیت و قصد و کیفیت اتفاق می‌باشد و نظری به مقدار و کمیت آن نیست. چنان که در روایات مستند ما، مقیاس پاداش و بقا و تضاعف اعمال، احسان - هرجه نیکتر و پرمایه‌تر - آمده است: «إِذَا أَحَسَنَ الْعَبْدُ عَمَلَهُ»^۱ و «أَحَسِنُوا أَعْمَالَكُمْ»^۲.

«قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتَبَعُهَا أَذْيٌ وَ اللَّهُ عَنِّي حَلِيمٌ». «قول معروف»، گفتاری است که عقل و عرف آن را به خوبی دریابد و بپسندد مانند: راه حق و عزت و شرفی که نمایانده شود، طریق کار و کسبی ارائه گردد گمراهی رهبری

۱. قال الصادق عليه السلام: «إِذَا أَحَسَنَ الْعَبْدُ مِنْ مُؤْمِنٍ ضَاعَفَ اللَّهُ عَمَلُهُ بِكُلِّ حَسْنَةٍ سِعَ مَائَةً ضَعْفًا...» الطوسي، الامالي، ص ۲۲۴، مجلس ۸.

۲. اشاره به حدیث «أَحَسِنُوا أَعْمَالَكُمْ وَ اخْلَاقَكُمْ» تفسیر کنز الدقائق و بحر الغائب، ج ۲، ص ۲۶۸.



شود، دلی را آرامش دهد و آبرویی را نگهدارد. مقصود از «مغفرت»، گذشت و چشم پوشی از بدیها و ناسازگاری هایی است که بسا مُنْفَق را به مُنْت و آزار و ادارد و شان و آبروی آبرومندی را نگه ندارد. یا نظر به کار خیری است که موجب مغفرت خدا شود و یا درخواست مغفرتی برای دیگران. مغفرت به هر معنا، کم مایه‌تر از قول معروف و هر دو از اتفاق است: آنکه نسبت به دیگران مسئولیت ایمانی دارد، اگر قدرت مالی ندارد و یا دارد و نمی‌تواند اتفاقش را از مُنْت و اذیت مصون دارد، همان به که به جای اتفاق چشم‌گیر و آلوده به آزار، گفتار نیک و پسندیده و سنجیده‌ای که مفید و خالی از آزار باشد، به بازار زندگی آرد و اگر چنین سرمایه را کم دارد، بذل، مغفرت کند. «قول معروف» و «مغفرت» که خود امداد با ارزش فکری و اجتماعی است، مانند اتفاق، موجب مُنْت و اذیتی نیست و تکرار و اشاعه آن خوبی اخلاص می‌آورد و اتفاق‌ها را هم پاک می‌گرداند. چون در اتفاق آنچه منظور است، تزکیه نفوس، پیوستگی دل‌ها، ظهور محبت‌ها، برومندی افراد و تحرک اجتماع می‌باشد، نه همین که شکمی سیر و برهنه‌ای پوشیده شود. چه آن خدای غنی بالذات، سراسر طبیعت و استعدادها را غنی آفریده است. اگر همه استعدادها را یکسان و همه را بی‌نیاز می‌ساخت و هرگونه وسیله زندگی را در دسترس قرار می‌داد، چگونه مواهب بروز می‌کرد و محبت‌ها متبادل می‌شد و تحرک پدید می‌آمد؟: «وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ». «حلیم»، آن قدر تمدن خودداری است که بدی و گناه اشخاص و نابسامانی اوضاع او را نشتاباند و زود به مؤاخذه‌اش و اندارد تا شاید گناه کار‌توبه کند و شرایط برای آنچه باید فراهم شود. این دو وصف پیوسته «غَنِيٌّ حَلِيمٌ» هم تعلیل اتفاق و هم تحدید خودداری از آن است: چون خدا «غَنِيٌّ حَلِيمٌ» است، برای خود و بی‌نیازی بندگان به اتفاق نیاز ندارد. پس اتفاق به سود اتفاق‌کننده و در شرایط و نیازهای زمان است تا شرایط دگرگون شود و نیازهای به صورت دیگر

در آیدا و گاه وصف «حليم» به کسی گفته می‌شود که از گناه و بدی یکسر می‌گذرد. این معنا چون ترغیب به گناه و خودداری از انفاق است، متناسب با این مقام نیست. لازمه گرایش به خدا و صفاتش، اتصاف به این صفات است تا مؤمن دارای غنای روحی و خوی حلم شود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنْ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالُهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ». «صدقه»، همان است که با اخلاص و صادقانه و بدون ریا و قصد پاداش باشد. اضافه «صدقات» به ضمیر «كم» مشعر و مبشر پیوستگی آن و ثواب و بهره‌اش به شخص است. صدق و اخلاص، همچون مایهٔ حیاتی، باید پیوسته و دائم باشد تا صدقات را رویش دهد و مشمر گرداند و همین که ملت و اذیتی، به سبب انگیزه‌های نفسانی به آن رسید از حرکت بازش می‌دارد و بی‌روح و خشک و باطلش می‌گرداند. هشدار این آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، برای همین است که قصدی امدادکننده و پرورش دهنده که همان نیت و توجه به خدا است، قطع نشود و به خودبینی و ریا برنگردد تا در اثر آن به ملت و آزارش برانگیزد. این گونه صدقاتی که به سبب خودنمایی و ریاکاری باطل شود، مانند انفاق کسی است که از ابتدا انگیزه‌اش ریا بوده است: «كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالُهُ رِثَاءَ النَّاسِ». افراد^۱ «الَّذِي» پس از خطاب‌های جمع، اشعار به انفراد و جدایی ریاکار از جمع دارد، گرچه خود را در جمع بنگرد! ریاکاری و خودنمایی در انفاق، خود شاهد بی‌ایمانی به خدا و آخرت است: «وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ». زیرا خودخواهی و خودگرایی، با خداگرایی و برتراندیشی سازگار نیست. آن‌که ایمان و گرایش به خدا و آخرت دارد، از خود و چشم‌انداز محدود زمان و مکان خود بیرون آمده و نیت و عملش ناشی از دید و سمع خداشناسی و جهان‌بینی و آخرت‌اندیشی می‌گردد.



«لَا يُؤْمِنُ» که به معنای استمرار ایمان است، به جای «لَمْ يُؤْمِنْ» که خبر از گذشته است، دلالت به دوام بی ایمانی دارد، پس می شود که ایمانی باشد و با کار ریاکارانه ایمانش قطع شود. و نیز ریا خود به سوی بی ایمانی و کفر می کشاند. تمثیل و تصویر مشهود آن که به ریا انفاق می کند و پایه ایمانی ندارد و یا آن که انفاقش را با منت و اذیت باطل می کند چنین است:

فَمَتَّلَ كَمَلَ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابْلُ فَتَرَكَه صَلَدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». «مَتَّلٌ»، راجع به، «الَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ» و در ضمن تمثیلی از مشبه است: آنکه صدقاش را به سبب منت و اذیت باطل کند، چون کسی است که به ریا انفاق کند، پس مثال این - و آن - چون سنگ سخت و لغزانی است که بر آن اندک خاکی باشد، پس باران تندی به آن رسد که به جای رویاندن، همان اندک خاک را و آنچه در آن است، پراکنده کند و آن سنگ را خشک به جای گذارد. این تصویر کوتاه و سریع، نمایشی از درون تحجر یافته و سخت شده و اعمال ریاکاران و خودنمایان است: اینها که ایمان و اندیشه عمیق و شعور و نیت خدایی ندارند قلب و درونشان چون سنگ سخت خاراست که ریشه گیاه و آبی در آن نفوذ ندارد، اعمال و انفاقشان چون خاک اندک و بی مایه است که سطح آن سنگ را فراگیرد و بپوشاند و فریب دهد. آن توجهات و عوامل الهی و اجتماعی که مانند حوادث طبیعی و باران پرآب رویش دهنده است، چون به آن رسد، به جای حرکت و پرورش، آن عمل ریاکارانه و فریبنده را مانند همان خاک و بذر سطحی پراکنده کند و همان چهره خشک معنوی و قلب نفوذناپذیر را که چون سنگ سخت به جای مانده آشکار گرداند: «فَتَرَكَه صَلَدًا». «لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا» از کار و کوشش خود، بر چیزی دست نمی یابند و بهره‌ای نمی برنند. «لَا يَقْدِرُونَ»، به جای «لا ينتفعون» این گونه معنا را می رساند و ضمیر جمع راجع به

«الَّذِي يُنفِقُ...»، به اعتبار معنای جمع، و یا جمیع انفاق کنندگان ریاکار و منتگذار و مردم آزار است. این‌ها که در حجاب خودبینی و در سایه اوهام به سر می‌برند و دریچه‌های هدایت را به روی خود بسته‌اند، دچار چنین کفری شده‌اند و خدا کافران را هدایت نمی‌کند، گرچه پرتو هدایت عام خداوند همه را فرا می‌گیرد: «وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».

«وَمَئُلُ الدِّينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ أَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَشْيِتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلٍ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابْلٌ فَاتَتْ أَكُلُّهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنَّ لَمْ يُصِبْهَا وَابْلٌ فَطَلْلٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». اضافه «أَمْوَالَهُمْ»، دلیستگی و پیوستگی مال را به منافق می‌نمایاند: مالی را انفاق می‌کنند که مورد علاقه و در واقع از آن آن‌ها باشد. «ابتیغاء»، به معنای کوشش در طلب و یافتن است. «مَرْضَاتِ اللَّهِ»، اگر به معنای «رضالله» باشد، اشعار به زمان و مکان نیز دارد. و شاید خالص به معنای زمان و مکان « محل» و نیز متضمن کثرت باشد: آنان که اموال خود را انفاق می‌کنند تا با کوشش و تلاش، هرچه بیشتر رضایت خدا یا موارد آن را دریافت دارند. «تشییتاً» نیز دلالت بر تکثیر ثبات دارد: در حالی که با خلوص در انفاق هرچه بیشتر خود را ثابت و پایدار می‌دارند. در مقابل آنان که با انفاق ریایی و موذیانه، در حال بی‌ثبتی و اضطراب و تضاد روحی به سر می‌برند. این مفهوم متناسب با حال و یا مفعول مطلق بودن «تشییتاً»، برای فاعل «يُنفِقُونَ» است. ظاهر این است که «تشییتاً» با عطف به «ابتیغاء مَرْضَاتِ اللَّهِ» هر دو مفعول‌له و بیان غایت برای «ینفقون» است. و «مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، منشأ «تشییتاً» را می‌رساند، یعنی: تشییتی که ناشی از نفوشان و برای نفوشان باشد. بنابراین، «ابتیغاء مَرْضَاتِ»، مفعول‌له حصولی و «تشییتاً»، تحصیلی، یا هر دو باید تحصیلی یا حصولی باشد^۱:

۱. حصولی، نتیجه و بازدهی است که خود به خود به دست می‌آید. تحصیلی، نتیجه و بازدهی است که با تلاش و به تدریج به دست می‌آید.



همین که «ابیغاء مَرْضَاتِ اللَّهِ» خود حاصل یا تحصیل شد، تثبیت نفس، تحصیل یا حاصل می‌شود. و هرچه گذشت و انفاق در راه خدا و برای مرضاتش ادامه یابد، نفس اثرپذیر، از تأثیر و نفوذ حب مال بیشتر رها می‌شود و با اتكا به قوای معنوی خود، بیشتر ثبات می‌یابد. و هرچه محبت مال و خودداری از انفاق سخت‌تر شود، تزلزل نفسانی بیشتر می‌گردد. زیرا مال خود اعتباری ناشی از ماده اشیا و نموداری از آن است. و چون هر پدیده مادی پیوسته متغیر و ناپایدار است، شخص پیوسته به آن، و نفس ترکیب شده با آن، نمی‌تواند ثبات و اطمینانی داشته باشد. چنان که تغییرات اعتباری و زیر و رو و بالا و پایین شدن مال، متکی به آن را -مانند سرنشین قایق سبک و در میان دریای طوفانی -پیوسته دستخوش امواج می‌دارد. افراد و اجتماعی که به جای اتكا به سرمایه‌های معنوی و ذاتی، متکی به مال و سرمایه مادی شدند، به مقیاس نوسان و بالا و پایین شدن ارزش‌ها و تغییر بورس‌ها، خود در حال نوسان و بالا و پایین شدن هستند. خانه مجلل بر جلالش می‌افزاید و در ماشین نو و گران، خود را سرفراز و گران قیمت می‌پندارد، چون لباسش نو شود، سرش بالا می‌رود و چون کهنه باشد سرافکنده است. چون ساعتش بشکند و ساختمانش ویران شود و ملکش راسیل برد، دلش می‌شکند و هستی اش ویران شود و خودش را در معرض سیل می‌یابد. راه تثبیت نفس و احراز شخصیت مستقل، برای انسانی که این گونه با مال پیوند و ترکیب یافته است، همین انفاق با اخلاص و بدون نظر به پاداش دنیوی است. لازمه این گونه انفاق، ایجاد رابطه تولید و حاکمیت بر مال و قطع رشته‌های علاقه حاکم و نافذ مال است. مانند جنین رسیده که هرچه رگها و پیوندهایش با رحم مادر قطع شود، اتكايش به قوا و جهازات بدنی خود بیشتر می‌شود تا این که مولودی قائم به خود با جهاز تنفس و تغذیه مستقل می‌گردد. شخص انفاق‌کننده، پیوسته در رحم طبیعت پرورش می‌یابد و از آن می‌گیرد و

می‌دهد و به تدریج، پیوند و ترکیب خود را قطع می‌کند تا مولود مستقل و تثبیت شده‌ای گردد و به پای قوای ذاتی خود بایستد و حاکم بر طبیعت و مال شود و استعدادهای درونی و انسانی اش رویش یابد: «وَ مَتَّلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمَوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتًا مِنْ أَنفُسِهِمْ كَمَّتَلَ جَنَّةً بِرَبْوَةً أَصَابَهَا وَإِلْ فَآتَتْ أَكْلُهَا ضِعَفَيْنِ». این، تمثیل کوتاه و روشنی از چنین منافقی است تا از تعبیرات عمیق و فشرده آن، هر که هرچه می‌تواند درباره وضع معنوی و آثار عمل او تصویر کند و بیندیشد: او از جهت مایه حیاتی و رویاننده ایمان و پی‌جویی «مرضاتِ الله» و تثبیت نفس و آنچه از بهره‌ها و آثار خیری که از درونش می‌روید، همچون با غ خرم و انبوهی است که به سرزمین برآمده و پرمایه‌ای پیوسته و در آن ریشه دوانده باشد. «بربواه»، به جای «علی رَبَوَةٍ» این گونه پیوستگی و اتصال را می‌رساند: این شرایط و علل نفسانی و درونی مبنای تحرک و رویش دهنده تکامل است و علل و شرایط بیرونی آن را هرچه کامل‌تر و مشمر ثمرت مری گرداند.^۱ «آصابها و ایل»، تمثیل همان شرایط بیرونی و یا با مساعدت شرایط درونی - از عنایات حق و استعدادهای فطری خلق - است که چون باران رحمتی، سرایا و تاریشه‌های آن را فرا می‌گیرد و سیرابش می‌کند. فعل «اصاب» و لغت «وایل»، همین معنا را می‌رساند. از چنین نفوس که چون سرزمین بلند و خرم، در معرض نور و هوا و ریزش باران است، استعدادها جوشان و سرچشمۀ خیر و محبت و فضیلت روان می‌شود و افراد خشک و پراکنده را رشد و پیوند می‌دهد و برومند می‌گرداند و بهره‌هایش به مقیاس کشتزارهای فکری و اخلاقی متعارف، همی تصاعد می‌یابد و دو برابر و چند برابر می‌گردد. همان «وایل» که آن سنگ سخت را خشک به جای می‌گذارد «فَتَرَكَهُ صَلْدًا»، چون به چنین رَبَوَه

۱. به گفته یکی از مردان پرخوش شرق دور: علل درونی، مبنای تحولات و تکامل است و علل بیرونی شرط تکامل و به عبارت دیگر، علل بیرونی به اعتبار علل درونی مؤثر واقع می‌شود. (مؤلف)



بارد، همی افزاینده است: «فَآتَتْ أَكُلَّهَا ضِعَفَيْنِ». و اگر هم گاهی شرایط بیرونی و عوامل محیط، امداد کاملش نکرد و چون باران تندا و پرمایه بر ریشه‌ها و بذرها یش نرسید، چون شرایط درونش کامل و مددکار است، خشک و پژمرده نمی‌شود و همان مایه حیاتی که چون شبنمی به آن می‌رسد، زنده و روینده‌اش می‌دارد. «فَإِنَّ لَمْ يُصِبْهَا وَأَبْلُ فَطْلٌ». به تقدیر «فيصبه طل»، به این فعل تصریح نشده است تاثبات را برساند: پس اگر باران تندا به آن نرسد همان شبنم و رطوبت، بس است. و به هر صورت خشک و بی‌ثمر نمی‌ماند تا شرایط مساعد شود و بر رویشش بیفزاید. برتر از این شرایط درونی و بیرونی، دید و توجه نافذ خداست که به اختلاف نیات و کیفیت اعمال، شرایط را تغییر می‌دهد و نتایج را به بار می‌آورد: «وَاللَّهُ إِمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». بصارت، دید نافذی است که درون اشیا را می‌نگرد.

«أَيَوْدُ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ تَخْيِلٍ وَأَعْنَابٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الشَّمَرَاتِ وَأَصَابَةِ الْكِبِيرِ وَلَهُ ذُرَيْةٌ ضُعْفَاءُ فَلَاصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ؟ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ». پس از تمثیل‌هایی که برای نمایاندن آثار دو گونه انفاق در این آیات آمده، این استفهام انکاری و اعجابی و تمثیل مرکب، حال و عاقبت روزگار انفاق‌کننده‌ای رامی نمایاند که چون کشت و کار انفاقش به ثمر رسد و آینده‌اش را امیدبخش کند، ناگهان و هنگام ناتوانی و نیازمندی، آفتی سخت - چون مت و اذیت - بدان زند و محصول کوشش‌های عمرانه‌اش را نابود و خاکستر گرداند. «أَيَوْدُ أَحَدُكُمْ؟!» برای هشیاری و چشم گشودن به چنین پایانی است. «يَوْدًا»، شدت علاقه و آرزوی امیدبخش را می‌رساند.

خطاب «أَحَدُكُم»، برای آن است که هر کس برای خود چنین تصویری نماید و آن را در خود احساس کند. «أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ»، تکوین و پایه گرفتن چنین باستان خرم و مشمری رامی نمایاند. «مُنْ تَخْيِلٍ وَأَعْنَابٌ»، بیان نمونه‌هایی از شمرات پرمایه و

سودمند است. از این رو که تنه و الیاف و برگهای نخل خود نیز سودبخش است، نام جدایی از میوه‌اش دارد و به همان نام «نخیل» یادآوری شده است، و چون سود دیگر درختان میوه‌دار بیشتر همان میوه است، به نام آن خوانده می‌شوند. «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ»، باغ سربزی را می‌نمایاند که چون پیوسته جوی‌هایی در آن جاری است، خشک نمی‌شود. «لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الْثَّمَرَاتِ»، تعمیم بهره‌آوری و سودبخشی است که هرگونه ثمراتی از آن باغ برایش هست و یا به وسیله آن جلب می‌شود. «وَ أَصَابَهُ الْكِبِيرُ»، نمودار مالک چنین باگی است که تصویر شد: چنان سالخوردگی او را فراگرفته به مغز و استخوان و قواش رسیده و پیری زده شده که دیگر توان کاری برایش نمانده است. «وَ لَهُ ذُرِيَّةٌ ضُعْفَاءُ». از سوی دیگر فرزندان خُرد و ناتوانی دارد که همه خورنده و مصرف‌کننده هستند. چنین پیر ناتوان و سالخورده‌ای که راه زندگی از هرسو [به روی او] بسته است، اگر توانی داشت، شاید حرکت و کوششی می‌کرد و اگر تنها بود، شاید با روزی اندکی به سر می‌برد و اگر فرزندان توانایی داشت، چشم امیدش به آنان بود. تنها مایه زندگی و چشم امید و محصول کوشش و صرف قواش همان باغ است تا با بهره‌مندی از ثمرات آن عمرش به پایان رسد و سپس فرزندان خُرد و ناتوانش رشد یابند. هر نهالی که در آن باغ بروید و هر برگی سبز شود و هر شکوفه‌ای بشکفده، آرزوهاش بیشتر رویش می‌یابد و امیدهاش شکفته‌تر می‌شود: «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ». ناگهان گردبادی از همان‌گونه که در صحراهای گرم بر می‌خیزد، بر آن زند و همه را بسوزاند. شاید «فِيهِ نَارٌ»، تشبیه‌ی از سوزندگی باشد، چنان که گویند: سرما درخت‌ها را سوزاند. و یا اشاره به صاعقه‌ای باشد که از برخورد هوا تولید می‌شود. به هر صورت ناگهان محصول کوشش عمرانه و سرمایه زندگی و امید آینده‌اش به باد رود و از آن خرمی و ثمرات و جمال جز سرزمین خشک و درختان سوخته چیزی به جای نماند. آن هم در



مرحله‌ای از زندگی که نیروهایش خشکیده و نیازش فزون شده است! مگر در هنگام پیری و غروب زندگی که قوا و شهوت و لذات، ناتوان و فرسوده می‌شوند و مبدل به آلام می‌گردند و از همه نیروهای معنوی و مادی که مصرف شده اثر و ثمری به چشم نمی‌آید، برای انسان جز خیرات و انفاق‌های فکری و اخلاقی و مادی، مایه امید و خوشی می‌توان یافت، تا شاید همین‌ها در پیشگاه خدا پذیرفته شود و در زمینه قلوب رشد یابد و ثمر بخش گردد؟ اگر این گونه «باقیات الصالحات» که محصول عمر است، نباشد و یا اگر باشد و سپس دچار آفات شود، دیگر نور امیدی و خوشی آرامش بخشی می‌ماند؟ آفات انفاق‌های ثمر بخش، همان انگیزه‌های نفس سرکش و سوزنده است که چون گردد بادی به صورت ریا و منت و اذیت، از درون برمی‌خیزد و کشت و محصول خیر را می‌سوزاند. این تمثیل‌ها و تبیین‌ها برای آن است که شاید استعدادهای فکری به کار افتاد و اندیشه‌ها روشن شود: «کَذِلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ».

شاید مقصود از آیات، همین احکام و اوامر و نواهی و همچنین تمثیل‌های گویا و زنده‌ای باشد که نیات و نفسيات و اعمال را در محیط طبیعی کشت و استشمار، برای انسان مؤمن و مسئول می‌نمایاند و جهات و ابعاد انفاق را در هر سو و از هر رو بیان می‌کند. نظر این آیات همین نیست که گرسنه‌ای سیر و یا برنه‌ای پوشیده شود، نظر نهایی این است که ایمان و خیر از قلوب بجوشد و از هر جهت حرکت و رابطه و تعاون جمعی و خرمی پدید آید و کرامت انسان‌ها ارج یابد. انفاق در راه خدا و برای «مَرْضَاتِ اللَّهِ» و تثبیت نفس، تحرکی از عمق درون انسان مؤمن است که مال را از آن خدا و خلق رابنده‌گان خدا و خود را و آنچه دارد، وسیله حرکت و کمال و تقریب به خدا و هدف‌های همگانی می‌داند و انفاقش آلوده به ریا و منت و اذیت و وسیله برتری جویی خود و کوبیدن و تحقیر کرامت و شخصیت انسان‌ها نیست تا به

جای رابطه و محبت و تعاون و تعالی، تحکیر و دشمنی و قشریندی و پراکنندگی آورد. روحیه و کار آن مؤمنین با اخلاص، در کشتزار عمومی جهان و شرایط آن چون «جنت» و «واپل» و «طل» است که همی افزایش و خرمی می یابد. و اینها چون صفوان و صلد، و نهایتش اعصار و احتراق. همه این تمثیل‌ها و تبیین‌ها برای اندیشمندان، طریق تفکر را در هر جهت حیات بازگو می‌کند: «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتٍ مَا كَسَبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا تَيْمَمُوا الْغَبَيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَ لَسْتُمْ بِإِخْذِيْهِ إِلَّا أَنْ تُعْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ». «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ندایی همگانی و هشیاری دهنده و متوجه به کسانی است که پیوند ایمانی، یعنی گرایش به آن چه حق و پایدار است، وصف باز و مشخص و رابط میان آنها و ضامن اجرای مسئولیت‌هایشان است. مالی که اینان در راه خدا انفاق می‌کنند، باید همچون ایمان و نیت‌شان، خالص و گزیده باشد و مانند کشاورز هشیار و عاقبت‌اندیشی باشند که در انتخاب بذر و نهال، پس از آماده کردن خاک و شرایط نور و آب و هوا، نظر داشته باشند تا حاصلشان بهتر و بارورتر شود. نظر عمیق‌تر و برتر این است که انفاق در حقیقت، گذشت و تحول از خود و در خود و آزادی از علاوه‌های وابسته به خود و انشای تحرک و گسترش به سوی دیگران و هماهنگی با جهان است. همچنان که پدیده‌های جهان بهترین و گزیده‌ترین نیرو و تشعشع و خواصشان را به هر سو پخش می‌کنند و به هر نیازمندی در حد استعدادش می‌رسانند، شخص مؤمن، یعنی گرایش یافته، نیز باید از آنچه بیشتر وابسته و علاقمند است بگذرد، تا یکسر و یکرو به سوی جواذب عمومی و هدف‌های برتر برگردد و تحرک و گرایشش بیشتر و کامل‌تر شود. مگر همین وابستگی به اموال گزیده و چشم‌گیر و طیبات و تجمل به آن‌ها نیست که حتی انسان مؤمن و هدف دار را از تحرک و جهاد باز می‌دارد و مانند دیگر آدم‌نماها



تهی شان می سازد؟! آن هم اتفاق طبیعتی که با نیروی کار و کسب و یا از منابع حلال طبیعی و عمومی فراهم گردد: «مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ»، «وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ»، نه از هر راه و به هر وسیله. و اگر چنان گذشت و همت والا یی ندارید که از طبیعت بگذرید، نباید برای اتفاق، مال پست و واژده و کم ارزش را برگزینید: «وَلَا تَيَمِّمُوا الْحَبَيْثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ». «تَيَمِّمُ»، قصد و روی آوردن و به چیزی دست مالیدن و نیک و بد را جدا کردن است. پس مالی که برای اتفاق به آن امر شده همان «طبیعت» است و آنچه نهی شده، جدا کردن و گزیدن «خبیث» است. و بین آن دو گونه، اتفاق هرچه به دست آید، از طبیع یا خبیث، نه بخصوص، و آن گونه خبیث و پستی که اگر اتفاق کننده خود نیازمند باشد، از آن روی می گرداند «وَ لَسْتُمْ بِإِنْجِذِيَهِ». مگر چنان نیازمند باشد که از پستی آن مال چشم بپوشد و آن را ناچار پذیرد: «إِلَّا آن تُغْمِضُوا فِيهِ». اتفاق چنان مالی انسان را به مقام والا و شایسته‌ای که مورد علاقه و جاذب باشد می رساند: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾^۱. منظور از اتفاق همین است و این را باید دانست که بی نیاز مطلق، به اتفاق بندگان نیاز ندارد و از آنچه با این شرایط اتفاق شود، سپاسگزار است و به آن اثر و حرکت می دهد و به ثمرش می رساند: «وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ». **القانی و زمانه ما**

«الشَّيْطَانُ يَعْدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَ اللَّهُ يَعْدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا وَاللَّهُ وَاسْعَ عَلِيِّمٌ». تقدم «الشیطان» بر فعل «يَعْدُكُمْ»، حصر و ارائه فاعل را می رساند: آن شیطان است که شما را به بینوایی و عده می دهد و شما را به زشتی های رسول و امی دارد. این بیم و نگرانی در هنگامی است که شخص در درون خود تضاد و کشمکشی را احساس می کند: از یک سو همین که مورد و موضوع مسئولیت و حکمی را شناخت و امکان انجام آن را تشخیص داد، ناله ستم زده ای را شنید و یا

۱. «به نیکی گسترده دست نخواهید یافت تا اینکه از چیزی که دوست می دارید اتفاق کنید»، آل عمران (۳)، ۹۲.

بیمار دردمند و درمانده و یا بینوای افتاده‌ای را دید، برانگیخته می‌شود تا در حدّ توان خود دستی گشاید و او را از بیماری و درمانگی برهاند؛ در همین حال انگیزهٔ دیگری، محیط بینش و مسئولیت درونی را مشوش و تاریک می‌سازد و نگرانی پدید می‌آورد و بینوایی را به رخ می‌کشد و آن دستی که به انفاق گشوده بود می‌بندد و به امساك و امي دارد؛ آن گاه عقل، و بسا وجدان ديني، را به استدلال وا مي دارد و بُخل و امساك و جمع مال را توجيه می‌کند، از اين قبيل که: باید آينده خودت و بازماندگان و فرزندان بی‌پناه خودت تأمین و وسیله آبرو و آسایش آنان فراهم شود. دیگران هم دستشان باز است و باید کارکند و کوشش داشته باشند. باید وضع اجتماعی دگرگون گردد. و همچنین دیگر توجیهات معکوس و محدود شیطاني که همه چيز را از يك رو و در يك جهت می‌نمایاند و مغالطه می‌کند و از مقدمات صحيح نتيجه عکس و ناصحیح می‌گیرد. آيا راستی جمع مال و اتکای به آن برای فرد تأمین‌آور و منشأ آسایش است؟ يا اتکای به ايمان و علم و انفاق مال در راه تکامل و آسایش همگان؟ همین امساك مال‌داران است که دست دیگران را از کار و کوشش می‌بندد و وضع اجتماعی را واژگون و پست می‌دارد. چون اين انقسام نفساني و تضاد که هنگام انجام خير و طاعت و يا شر و معصيت، پدید می‌آيد و به دو جهت متضاد می‌کشاند، پدیده و حادثه‌ای است، باید منشأ و سببی داشته باشد. و چون متضاد و متقابل است، باید انگيزنده هر يك غير از دیگري باشد؛ آنكه از خير و انفاق و خدمتی باز می‌دارد و چهره‌اش ناپيدا و وسوسه‌اش هويداست، وصف و نامش شيطان است: «الشَّيْطَانُ يَعِدُ كُمُ الْفَقْرَ». همین که در حال انفاق، از بینوایی بيم می‌دهد، همان است که در مورد گناه و فحشا راه را باز می‌کند و دید عاقبت‌اندیشی را می‌بندد و صرف مال را در راه گناه هرچند رسوا و بدعاقبت باشد، باز و آسان می‌گرداند: «يَأُمُورُ كُمٍ بِالْفَحْشَاءِ». چون دليلی برای نشان دادن و وسوسه‌های شيطانی



است: همان که از اتفاق نهی می‌کند و بیم می‌دهد، به فحشا امر می‌کند و به آن وامی دارد. آنکه همی نوید مغفرت و افزایش می‌دهد و در پرتو ایمان و عمل خیر، دیدگاه انسانی را باز می‌کند و تاریکی‌های گناه و وسوسه‌ها را زایل می‌کند و نیروهای معنوی و مادی را می‌افزاید، همان خدا و الهامات و هدایت‌های اوست: «وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَ فَضْلًا». هرچه شیطان دیدگاه انسان را تنگ‌تر و چشم‌انداز او را همی به مال و فحشا محدود می‌سازد تا جز حبّ مال که وسیله فحشاست، در چیزی نیندیشد و در [دام‌های] دلبستگی و پرستش به آن و اضطراب‌ها و تصادمات ماده گرفتار شود، خداوند دید حقیقت‌بینی و طُرق حیات و ابدیت را از هر سو باز و گسترش می‌دهد و مسائل زندگی و مسئولیت‌ها را می‌آموزد و الطاف و نعمت‌های بی‌پایانش را می‌نمایاند و دل‌ها را آرامش می‌بخشد. این‌ها از صفات خاص خداوندی است: «وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ».

«يُؤْتَى الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَى خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ». فاعل «يُؤْتَى»، «اللَّهُ»، با دو صفت «واسع علیم» است. نسبت به آن فاعل و قید «مَنْ يَشَاءُ» می‌نمایاند که حکمت موهبتی الهی است که در زمینه قابلیت و استعدادها فراهم می‌شود و مقام و منشأی برتر از علوم متعارف دارد. حکمت، باید شناخت و بینش مشهود ذهن باشد که منشأ آن عقل سالم و وجودان فطری است. همان است که خیر را از شر و حق را از باطل و الهام را از وسوسه، تمیز می‌دهد و هر پدیده نفسانی را با مبادی و غایبات و هدف‌های آن و رابطه و انعکاسش در محیط نفسانی و اعمال و محیط بیرونی تشخیص می‌دهد و منشأ آراء و عقاید و خوی‌ها و ملکات حسن و محکمی می‌گردد که حاکم بر انگیزه‌ها و اراده و ترسیم‌کننده راه و روش زندگی است و قوای فکری و دریافت‌های اکتسابی و غراییز و حواس و اعمال راه‌ماهنه‌گ می‌سازد و در مسیر هدف‌های مشخص پیش می‌برد.

پس، از حکمت است که شخصیتی متحرّک و متّحد، تکوین می‌شود و خیر و برکت از نیروهای درونی و بیرونی و معنوی و مادی واستعدادها جوشش می‌یابد: «وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتَىٰ خَيْرًا كَثِيرًا» مجھول آمدن فعل «يُؤْتَ»، اشعار به تعمیم فاعل دارد: حکمت، از هر طریق و به هر علت داده شود. یا چون فاعل معلوم و مشخص ندارد، فاعل و واهب آن خدادست، گرچه علل و اسباب استعدادی در میان است. پس فاقد حکمت، فاقد خیر کثیر و چه بسا منشأ شر است. مگر همین سرمایه‌های علمی و فکری و مادی نیست که چون فاقد حکمت است، آلت و وسیله فرومایگی و درندگی و سرمایه‌سوزی و فحشا گردیده است؟ طاغیان و امدادگران آنان و آتش افروزان خودپرست و راهزنان خلق، از میان همین گونه هوش‌های موشکاف و مغزهای تورم یافته از فلسفه‌ها و تئوری‌ها و انبان‌های علوم برمی‌خیزند. و چون گوهر و فطرتِ آدمی این گونه مردم، تباہ و مسخ شده و فریفتۀ بیم‌ها و نویدها و انگیزه‌های شیطانی هستند، تذکر و آگاهی نمی‌یابند: «وَ مَا يَذَّكَرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ». شاید که مفعول مقدار «يَذَّكَرُ»، از مفهوم «يُؤْتَی الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ...»، فهمیده شود و یا عام باشد: آگاهی به این که حکمت را خدا می‌دهد و منشأ خیر کثیر است، و یا هر آگاهی و هشیاری، خاص دارنده «الْبَاب» است. فعل «يَذَّكَرُ»، نوعی پذیرش و آگاهی پیوست را می‌رساند. «الْبَاب»، همان عقل ثابت و فطری و وجودانی است که چون مغز پرمايه و عمیق و ریشه‌دار در درون انسان است و همواره پندیاب و آگاهی پذیر و منشأ دریافت‌ها و عقل تجربی و اکتسابی است. این عوامل میراثی و محیط پست و دریافت‌های غرورانگیز و انگیزه‌های نفسانی است که آن را تباہ و پوشیده و پوسیده و بی حرکت می‌گرداند. آگاهی و پندیابی، از «الْبَاب» می‌روید و از آن آرا و عقاید حکیمانه رویش می‌یابد و ثمرات آن‌ها عمل صالح و خیر و انفاق است. و نیز دریافت تذکرات و تمثیل‌های قرآنی و تطبیق آن‌ها با حقایق درونی و واقعیات



بیرونی ناشی از حکمت است.

«وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ». «مِنْ نَفَقَةٍ»، و «مِنْ نَذْرٍ»، بیان تعمیم «مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ» است: آنچه انفاق یا نذر کنید به هر نیت و انگیزه و به هر اندازه باشد ، به قصد «مراضات اللَّهِ» یا ریا و منت، در راه خدا و خیر خلق یا شر و فحشاء، اندک یا بسیار. انفاق، دهش کنونی است؛ و نذر، تعهد و به ذمه گرفتن است. و در اصطلاح فقهی، تعهد انجام کار نیک و با صیغه خاص می باشد. در این آیه، به قرینه «وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ»، باید نظر به همان معنای لغوی و عام باشد. «فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ»، منظور اصلی آیه و متضمن ایشار و اندار است: هرجه و به هر کیفیت باشد آن را خدا می داند و چنان که هست اثر می بخشد و پاداش می دهد. آن که امر خداوند و وجودان را اجابت نکند و حق خلق را نپردازد و با امساك یا انفاق ریا کارانه و موذیانه، به خود و دیگران ستم روا دارد، هیچ گونه یار و پشتیبانی ندارد: «وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ»، او گمان دارد که با ستم پیشگی و مال اندوزی قدرتی ثابت و پشتیبانی دارد که از هر موج مخالفی می رهاندش، با آن که گرفتار تضاد درونی و مؤاخذة وجودانی و کینه و حسد زرخرد شده های خود است و همین موجب سقوط اش در آتش خشم خدا و خلق می شود. آن گاه که چشم باز کند یاری و پشتیبانی نمی بیند. همین استشعار همیشگی به این که چشم خدایی ناظر انگیزه ها و خاطره ها و اعمال است، دید جهان بینی و از حکمت علیای قرآنی است.

«إِنْ تُبُدُوا الصَّدَقَاتِ فَيَنِعْمَّا هُنَّ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». «صدقات» که پس از جهات و شرایط انفاق کامل و به جای «نفقات» آمده، نظر به همان انفاق های صادقانه ای است که خالص از ریا و منت و اذیت باشد. پس از آن ترغیب ها و تمثیل ها و تحذیر ها، از

این‌گونه انفاق پرسش می‌شود که: آیا اخفای آن بهتر است تا از ریا خالص‌تر و به مرضات اللہ نزدیک‌تر باشد؟ یا ابداء و اخفای آن یکسان است؟ این آیه، متمم آیه قبل، و با تعبیر «صدقات»، جواب چنین سؤالی است: با آن بینش که هرگونه انفاق و نذری از نظر خدا پنهان نیست، همین که انفاق با صدق نیت و پاک از تزویر و ریا باشد، آشکار نمودن آن نیکو و نیکافرا، و پنهان دادن آن، خیر و موجب تکفیر گناهان است. «فَنِعِمًا هَيْ»، از چهار کلمه ترکیب یافته: «فای جزا»، «نعم»، «ما»، در مرتبه فاعل و «هی» راجع به ابدای صدقات که از فعل «تُبَدِّلُوا»، بر می‌آید: پس چه نیکوست آن آشکار کردن! یا به تعبیر کوتاه: پس همان به! اگر آشکارا بودنش آلوده به ریا نشود، زیرا اعلام و ابدای صدقات موجب ترغیب و پیروی دیگران می‌شود. و اگر ریا کاری و متن در آن راه یابد، اخفای آن خیر است. بعضی، «صدقه» را که در این آیه و دیگر آیات آمده، به معنای زکات‌های واجب و مستحب و آخص از انفاق دانسته‌اند. با آنکه این معنا، در عرف متشرّعه و بعد از نزول این آیات رایج شده است. و همین اختیار در «ابداء» و یا «اخفاء» که در این آیه آمده، دلالت بر معنای عام صدقات دارد. زیرا زکات واجب را که مالیات قانونی و رسمی اسلامی است و باید به دست عاملان والی گرفته شود، جز آشکارا نمی‌توان داد. و شاید «ابداء» در مورد زکات باشد که در آن ریا و متنی نیست و از واجبات همگانی است، و «اخفاء» در مورد دیگر انفاق‌های صادقانه باشد که دهنده به دست خود، به بینوایان می‌رساند و چه بسا آشکارا دادن آن ریایی و موجب تحقیر گیرنده و آزار وی شود. عطف فعل «وَتُؤْثُرُوهَا الْفُقَرَاءَ» به فعل «إِن تُخْفُوهَا»، بیان همین گونه صدقاتی است که شخص به دست خود به فقرا می‌رساند. ضمیر «فهو» راجع به اخفای مستفاد از «تُخْفُوهَا» است. ضمیر «نِعِمًا هَيْ» که ضمنی و مؤنث آمده و این ضمیر آشکارا و مذکور، باید متضمن بлагتی باشد. شاید مشعر به این واقعیت است که ابدای صدقات مخلصانه،



همان آثار اخفا را دارد. و اخفای آن آثار آشکاری در بردارد: «فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ». خیری که ثمراتش همی بروز می‌کند. «وَ يُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ» عطف به «خَيْرٌ لَّكُمْ» و خبر دوم است. ضمیر فاعل «يُكَفِّرُ»، راجع به مرجع «فَهُوَ»، «ابداء صدقات» و یا «الله» است. «عَنْكُمْ» از «إِلَهٍ» و «مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ» قسمتی [از بدی‌ها] را می‌رساند: اخفای آن برای شما خیری در بردارد و آن صدقات یا خداوند، گناهانی از شما را می‌پوشاند و از میان می‌برد. به قرائت «نُكَفِّرُ»، خبر از ضمیر «نحن» و عطف به جمله «فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ» است. و با هر دو قرائت، به رفع و جزم «راء» خوانده شده تا خبر مستقل و یا جزای دیگر شرط باشد. «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَيْرٌ» اشاره به این است که نیک‌فزایی و خیر و یا گناه‌زدایی صدقات، ناشی از نیتات و اندیشه‌هایی است که صورت عمل می‌گیرد و در همان حدود، خداوند خیر آن‌ها را ثمریخش می‌گرداند و «ابداء یا اخفاء» و خبر شدن یا نشدن دیگران، تأثیری در اصل آن ندارد.

«لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ. وَ مَا تُنِفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا نَفْسِكُمْ وَ مَا تُنِفِقُونَ إِلَّا إِبْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ مَا تُنِفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَتُمْ لَا تُظْلَمُونَ».

مفهوم این آیه می‌رساند که رسول اکرم ﷺ و یا مسلمانان، از انفاق به مشرکانی که به اسلام گرایش نداشتند و پای‌بند شرک بودند و همچنین دیگر نامسلمانان، خودداری می‌کردند و انفاقشان همی به مسلمانان و در راه پیشرفت اسلام بود. گویند مسلمانان از انفاق به خویشاوند مشرک خود نیز خودداری می‌کردند. از ابن عباس روایت شده که تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا انفاق به غیر مسلمانان را روا نفرمود. و یا چون شیفتۀ هدایت مشرکان و خویشاوند خود بودند و انفاق فی سبیل الله را چون جهاد فی سبیل الله می‌دانستند و دیدند که انفاقشان در هدایت بعضی از مشرکان تأثیر ندارد، از آن خودداری کردند. **(لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ)**، خطاب به شخص رسول و نمودار کامل هدایت، و برای هشیاری پیروان او و مبین این حقیقت است که

هدایت به معنای راهیابی، بر عهده آن حضرت نیست. زیرا این گونه هدایت مربوط به قلب و وجودان و بر طبق سنت و مشیت خداوندی است که در قلوب نفوذ دارد و هر که را بخواهد هدایت می‌کند: «وَلِكُنَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ». وظیفه رسالت همین هدایت به معنای راهنمایی است که مانند انفاق، در طریق مشیت خدا قرار دارد.

چنان که جهاد، برای رفع موانع و آزادی خلق و گسترش هدایت و در طریق مشیت خداست، نه تحقق هدایت. «وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنْفَسِكُمْ» که خطاب به سوی مسلمانان و پیروان رسالت برگشتہ و به صورت جمع آمده، بیان حاصل و سود عام کنونی و همیشگی انفاق است. «مِنْ خَيْرٍ»، بیان «ما» و برای تعمیم است. «لَا نَفْسِكُمْ»، سودبری یا ویژگی را می‌رساند و اضافه نفس به ضمیر «کُم»، نوعی تغایر را: هرچه و هر اندازه، از هرگونه خیری انفاق کنید، سود و حاصل آن برای خود شماست.

نفوس را از رکود و بستگی می‌رهاند و نیرومند و متحول و گسترده و دید عقل را باز می‌گرداند تا آنجا که به «وَجْهِ اللَّهِ» می‌نگرد و همان را می‌جوید: «وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ»، به معنای نهی «لَا تُنْفِقُوا» یا خبر از واقعیت نهایی انفاق است: انفاق شما را به آن مقام می‌رساند و دید شما را باز می‌کند که جز جویای وجه خدا نباشد.

دیگر نه نظر به بهره‌های معنوی و نه هدایت دیگران است، و از «ابتغاء مرضاتِ الله»، به «ابتغاء وَجْهِ الله» می‌رساند. چون هر جا که «مَرْضَاتِ الله» بود، روی رضایت خدا نمودار می‌شود و بخشنده و گذرای از خود و مال را، همی تثبیت می‌کند و امید می‌دهد و آفاق دیدش را باز می‌کند تا جویای «وَجْهِ الله» مطلق، می‌شود. این بهره‌های متناوب و متکامل انفاق و نتایج و انعکاس‌های آن، در دنیا و آخرت است:

«وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَتُئُمُ لَا تُظْلَمُونَ». فعل «يُوَفَّ» و تعلق «إِلَيْكُمْ»، همین برگشت کامل و بی کم و کاست را می‌رساند. این آیه، هم جلوی دید مؤمن را و هم دست او را باز می‌کند تا هرچه و به هر که - از مؤمن و کافر - انفاق کند و همچون



صفت رحمان، خیرش عام باشد، مگر آنکه انفاق و امدادش، به زیان افراد و جامعه اسلامی و به سود مت加وزان و محاربان با مسلمین باشد.

«لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِعُونَ ضَرِباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفِفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ لِحَافَاً وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ». این آیه اوصاف و شرایط اصلی را برای مستحقین صدقات بیان می کند:

۱- «لِلْفُقَرَاءِ»، به جای «علی الفقیر»، هم حق و اختصاص را می رساند، هم تعمیم به همه فقرای موصوف و تساوی مرتبه بخششده و گیرنده را: حق است برای همه بینوایان که بدون منت و برتری جویی باید به آنان داده شود. فقیر به معنای عرفی، بینوایی است که دارایی یا کاری که بالقوه یا بالفعل، مؤونه سال زندگی اش بشود، نداشته باشد.

۲- «الَّذِينَ أَحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ». فعل مجهول «أَحْصِرُوا»، و قید «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»، دلالت بر اجبار در حصر و تعمیم علت آن دارد: آن فقرایی که به حکم تکلیف یا از جهت پیشامدی، در راه خدا محصور شده‌اند. مانند کسانی که در جبهه جنگ و درگیر با دشمن‌اند و یا در حال تعلیم و تعلم دین و فنون لازم و نشر آن‌ها هستند که اگر از وضع محدودی که دارند بیرون آیند و به کار و کسب آزاد پردازند از چنین وظایف مهمی باز می‌مانند، مانند فقرای اصحاب صفة، که از صدقات گذران می‌کردند، و در سکوی مسجد مدینه جای داشتند و برای پیشبرد و ابلاغ رسالت تعلیم می‌یافتدند تا فداییانی سبکبال و بلندپرواز گردیدند.

۳- «لَا يَسْتَطِعُونَ ضَرِباً فِي الْأَرْضِ». بیان یا قید «الَّذِينَ أَحْصِرُوا»، و «ضَرِباً فِي الْأَرْضِ» کنایه از کوشش و تلاش در زمین و با دست و پای باز است: این فرا آن چنان در حصار مسئولیت و تعهد محدودند که نمی‌توانند در میدان زندگی قدم

گذارند. پس اگر فرصتی یابند و بتوانند از این حصار بیرون آیند باید به کاری پردازنند و از گرفتن صدقات خودداری کنند.

۴- **يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعْفُفِ**. «الجهال» نادان به فقر و درماندگی آنان است. «مِنَ التَّعْفُفِ»، بیان اغنيا و مقصود کوشش و مبالغه در نگهداری عفت نفس است. نه به معنای تکلف که وادرسانختن به عفت باشد: چنان شخصیت روحی و عفت نفس دارند که بیخبر از زندگی و فقرشان، گمان می‌کنند که مردمی بی‌نیازند. این‌ها مانند بینوایان شکست خورده یا گدایان حرفه‌ای نیستند که برای جلب عواطف دیگران خود را بینوا و درمانده می‌نمایانند.

۵- **تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ**. خطاب به هر جوینده مسئول است. «تَعْرِفُهُمْ»، باید شناخت بینوایی و نیازمندی شان باشد، و یا همه اوصاف و خصلت‌هایی که بیان شده و یا نشده؛ از جمله احصار و تعفف و ایمان و شخصیت روحی: تعفف آنان چنان است که بینوایی شان را همان از [حالتی که در] چهره‌شان [است] می‌توان شناخت و به سراغشان رفت، نه از گفتار و رفتارشان، همچنین از دیگر اوصاف

گزیده و برجسته آنان:

عَلَيْهِمْ أَتَلَابِنْ «طَالقَانِي وَ زَمَانِهِ مَا»
ع «الآتَيْسَلُونَ النَّاسَ إِلَحَافًا». می‌شود که «إِلَحَافًا»، حال فاعل و قید فعل باشد: با سماحت و پاپیچی از مردم درخواست نمی‌کنند. مفهوم آن تجویز درخواست بی‌سماحت و در حال ضرورت است. ممکن است که «إِلَحَافًا» مفعول مطلق و بیان روش درخواست‌کنندگان و کنایه و سرزنش کار گدامنشان باشد: هیچ گونه درخواستی نمی‌کنند، نه سؤال معمول و نه چون گدایان سمج.

این‌ها اوصاف مستحقین و موارد اصلی صدقات است. دیگر بینوایان و درماندگان، فرعی و گیرندگان دست دوم هستند. با این شرایط و اوصاف، موردی برای حرفه گدایی و گدایپروری نمی‌ماند تا مردمی با داشتن توان و وسائل کار و



کوشش - آن هم با مسئولیتی که اولیای امور دارند - شغل گدایی پیشه کنند و بر دیگران بار شوند. با این شرایطِ انفاق و اوصاف مورد و زمینه کشت آن، هر که و به هر نیت و به هر اندازه و کیفیت انفاق کند، خدا آن را می‌داند و چنان که هست می‌رویاند. گرچه شخص مُنفق از شرایط و چگونگی آن بی‌خبر و غافل باشد: «وَ مَا تُفْقِدُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ».

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيلِ وَالنَّهَارِ سِرًا وَ عَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْرَثُونَ». «بِاللَّيلِ وَالنَّهَارِ»، اشاره به همه اوقات و «سِرًا وَ عَلَانِيَةً»، به همه حالات است. تکرار ضمایر جمع «هم»، پیوستگی و وابستگی و اختصاص را می‌رساند؛ «أَمْوَالَهُمْ»، «فَلَهُمْ»، «أَجْرُهُمْ»، «رَبِّهِمْ»، «عَلَيْهِمْ» و «وَلَا هُمْ...» در پایان، بیان شرایط و جهات و ابعاد کامل و همه جانبهِ انفاق است که در این آیات آمده. این آیه کوتاه، تصویری است از کسانی که از پیچیدگی به خود بیرون آمده تحول و گرایش و گسترش یافته‌اند و پیوسته و در هر حال و به هر صورت، در حال رشد انفاقی و گذشت از خود و از علاقه‌ها هستند. اینان پاداش خاصی، در پیشگاه رب مضاف (رَبِّهِمْ)، دارند که تابش ریوبیت، آن را مانند هر پدیده زنده‌های رشد و نمو می‌دهد. چون خود و کار خود را در حال گسترش و رو به بقا می‌نگرند، از نگرانی و ترس و اندوهی که وابستگان به خود و پیوستگان به دنیا و متکیان به مال دارند، رسته‌اند: «وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْرَثُونَ».

كتابخانه انتلین «طالقانی و زمانه ما»